

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی

شماره پنجم و ششم سال شانزدهم

۱۳۴۸

(شماره مسلسل ۶۹ - ۷۰)

امرداد ماه

به یاد پور داود

بقلم احسان یار شاطر

پور داود استاد من بود . در سال ۱۳۱۸ از آلمان به ایران آمد . گفتند دانشمندی به ایران می آید که زبانهای ایران باستان می داند و اوستارا ترجمه کرده است . من در دانشکده ادبیات تحصیل می کردم و اسم پور داود را از آثارش می شناختم . در آن ایام زبانهای باستانی در ایران تدریس نمی شد و اطلاع درستی از فرهنگ و ادبیات ایران باستان در میان نبود . ترجمه اوستای پور داود که در هندوستان در چند جلد طبع شده بود و جلد های زرد کاغذی داشت ندره در بازار ایران پیدا می شد . کمی پیشتر هر تسفلد برای چند تنی مثل بهار و کسروی و مینوی که خواستار شده بودند زبان پهلوی تدریس کرده بود و اینان نیز این آگاهی نویافته را گاه در آثار خود منعکس می کردند و فرهنگ باستانی ایران مثل سواری که از دور بتازد و یا منظره ای که به تدریج در افق نمودار شود کم کم شکل می گرفت و چشمه را به خود می خواند . اما شوقی که برای شناختن این فرهنگ کهن در برخی دها

راه یافته بود هنوز به سامان نمی‌رسید ، چون این رشته معلّم نداشت و از ایرانیان هنوز کسی به آن رو نیاورده بود .

ورود پور داود این شوق نوحاسته‌را جان بخشید . پور داود از دیار علم می‌آمد و ما چشم به راه داشتیم تا برسد و ما را نیز به گنجی که خود بدان راه برده است راهبر شود . ایران باستان برای ما دورانی خیال انگیز بود . بُعد زمان آن را در چشم ما می‌آراست و آئینه آرزوی کرد . اہامش امیدهای ما را نرم در خود می‌نشانند و عیوب محتمل را پرده می‌گرفت . به یاری دانشی محدود و خیالی چیره و آرزویی فراخ ، از دورنمای تاریخ خود جهانی پرشکوه و سرافراز ساخته بودیم که در آن هوشتره بارگاه ظلم آشوریان را به زور بازو فرو می‌ریخت و کورش درفش پارسی را از نیل تا سیحون می‌افراشت و سواران اشکانی سربازان رومی را شکسته و پریشان رهسپار روم می‌کردند و آوازه عدل نو و شروان در گوش عالمی طنین افکن بود و پرویز ، غرق در زیور و شکوه شاهانه ، باربد و نکیسارا به صله‌های گران می‌نواخت . از تنگی حال در دامن فخر این جهان می‌آویختم و از گوشه‌های تاریک آن به مدد خود پسندی و برکت نا آگاهی تند می‌گذشتیم . هر چند کتابهای تاریخ ما از آنچه ساسانیان با اشکانیان کردند و شاپور دوم با معاندان خود کرد و آنچه بر مانویان و مزدکیان از مخالفان رسید بکلی خالی نبود ، اما گلچینی حافظه ما را بی‌یاور نمی‌گذاشت و چهره آراسته این جهان آبله گون نمی‌شد .

پور داود سرانجام به ایران رسید و تدریس زبانها و فرهنگ باستانی ایران در دانشگاه تهران به او واگذار شد . روز اولی که شروع به تدریس کرد دکتر صدیق برای معرفی اش همراه او به کلاس آمد . در کلاس بیش از حد معمول جمعیت بود . بهار و دکتر شفق و یکی دو تن استادان دیگر نیز برای شنیدن گفتار او حضور یافته بودند . با آغاز کار او دفتر تازه‌ای در برنامه دانشگاه گشوده می‌شد .

پور داود با لباس تیره آراسته و پاکیزه ، قامت نسبتاً کوتاه ، چهره زیتونی و بینی عقاب ، و رفتاری آرام و بطیء در پیش ، و دکتر صدیق در پس او وارد کلاس شدند

وبعد از معرفی ، پور داود درس خود را آغاز کرد . صدایی پر و خوش طنین داشت و اثر لهجه گیلان در کلامش محسوس بود . کلامش نیز مانند رفتارش آرام و آهسته بود و از این رو گاه که ناگهان سرعت می گرفت و مطلبی از زبان کتابی به زبان محاوره نقل می کرد بخصوص مطبوع می شد .

پور داود بنیان گذار تحصیلات ایران باستان در ایران بود . شوقی که خود داشت در دیگران نیز اثر می کرد . در سالهایی که به تدریس اشتغال داشت علاقه به تحصیل زبانها و ادبیات باستانی ایران را در بسیاری دها بیدار کرد . کمتر کسی مانند پور داود با موضوع درس و تحقیق خود همرنگ و هم آواز بود . به یاد دارم که یک بار درباره «مهر» ، ایزد زردشتی ، خطابه ای می خواند . مهر ایزدی دلاور و جنگجوست و سواران در میدان نبرد از ویاری می جویند . قسمتی از سرود مهر در اوستا (مهریشت) سرودی حماسی است . وقتی ازین ایزد سخن می گفت حماسه ایران کهن بود که از لحن پهلوانی و گرمی کلام او می تراوید . گوئی دلاوری در صحنه کارزار سخن می گوید . لرزش تارهای دل او بود که از خلال گفتارش به گوش می رسید .

پور داود فریفته تاریخ و آئین ایران باستان بود . از شاهان ایران قدیم به سرافرازی یاد می کرد و به کیش آریایی و کیش زردشت مهر می ورزید . تأسّف او بر زوال دولت ساسانیان و غلبه تازیان بر غالب آثارش سایه افکن بود . از همه آنچه بر ایران رفته است تنها آنچه را ایرانی بود می پسندید و خوش می داشت . گیرنده ترین آثار او صفحاتی است که در مفاخر ایرانیان و یا حسرت بر استیلای بیگانگان نوشته است . در چنین آثار ، نثر او لطیف تر و شوق انگیزتر از معمول است و از نمونه های برجسته نثر معاصر بشمار می رود . در این گونه آثار بود که قریحه شاعری او در نثرش آشکار می شد .

زمانی که من در دانشکده ادبیات تحصیل می کردم ، خانه پور داود در کوچه درویش از کوچه های فرعی خیابان علانی در شمال بهارستان قرار داشت . وقتی که کار او در دانشکده تمام می شد ، آرام و سرافراز ، پیاده به طرف خانه می رفت . با آنکه پر متمکن نبود برخی

شیوه‌های اشراف داشت و زندگی‌اش یادآور رسوم آزادگان بود. نسبت به دانشجویان و غالب کسانی که خواستار کتابهای او بودند کریم و گشاده دست بود. در سخن او هرگز توجه به امور مادی و کم و بیش حقوق و نظایر آن دیده نمی‌شد. در رفتار، شریف و آرام و مؤدب بود و شری باطنی او را از تندی و پر خاش بازمی‌داشت. با آنکه جامعه زردشتی او را بسیار محترم می‌داشت و خود را مدیون وی می‌شمرد، حتی برای امور مفید نیز از توسل به آنان شانه می‌زد. زبانش به تقاضا نمی‌گشت. نادر به دیدن کسی می‌رفت و غالباً در خانه می‌نشست. اما در خانه‌اش از همکاران و خویشان و دانشجویان به خوشرویی پذیرایی می‌کرد. هرگز جز تدریس شغلی نپذیرفت. طبعی خرسند داشت و از زیاده‌جویی بدور بود. مرگ سایه‌پی خطاپوش دارد. وقتی کسی از دوستان ما دنیا را ترک می‌گوید، نقصهای او در سایه مرگ از نظرها ناپدید می‌شود و هنرهایش بزرگ جلوه می‌کند، اگر کاهل و بداندیش بوده‌است، در آنچه پس از مرگش می‌نویسیم کوشا و بزرگوار جلوه می‌کند. من هر وقت این گونه مقالات را می‌خوانم، هر چند کرم نویسنده را تحسین می‌کنم، درد دل می‌گویم کاش آنها را به شعر می‌نوشتند تا هر جی بر گوینده نباشد. خود پرهیز دارم که مبالغه کنم یا نادرست بگویم و همین احتیاط مرا نگران می‌کند مبادا اگر چیزی بنویسم پرسرد جلوه کند و به کفران دوستی و یا حق‌ناشناسی تعبیر شود.

اما در مورد پور داود چنین‌نگرانی ندارم. پور داود در تاریخ فرهنگی ایران مقامی ارجمند دارد. بادرگذشت او یکی از چهره‌های تابنده فرهنگ ما، یکی از نثر نویسان خوب معاصر و یکی از مردان شریف جامعه ایرانی در خاک رفته‌است. مهمترین خدمت علمی پور داود ترجمه اوستا به فارسی در شش جلد است. این اثر به گمان من یکی از مهمترین آثاری است که از آغاز مشروطیت تا کنون به فارسی انتشار یافته، و هر چند می‌توان در طی شصت سال اخیر چند اثر را نام برد که از حیث اصالت تحقیق بر آن برتری دارد، من کمتر کتابی را در دوران معاصر می‌شناسم که از حیث اهمیت موضوع برای ایران، و از حیث گشودن افق تازه‌ای از تحقیقات علمی، و معلوم داشتن یکی از مهمترین اسناد تاریخ و ملیت

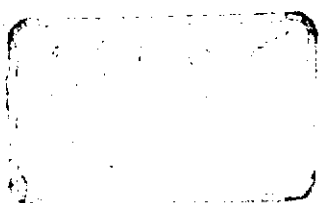
و مذهب ایران ، به اندازه ' ترجمه ' اوستای پور داود درخور توجه باشد .

نخستین نکته‌ای که درباره ' این ترجمه باید گفت اینست که ترجمه‌ای دقیق و قابل اعتماد است . ترجمه ' اوستا که پر از مبهات و دشواریهاست کار آسانی نیست و کار کوتاهی نیز نیست . پور داود به پای شوق درین کار رفت و بیشتر عمر خود را بر سر آن گذاشت . اما اوستای پور داود تنها ترجمه ' اوستا نیست . گنجینه ' گرانمایی از اطلاعات گوناگون درباره ' فرهنگ و داستانها و اساطیر و مذاهب و تاریخ ایران باستان است که پور داود با مراجعه ' به همه ' کتب اساسی درین رشته تازمان تألیف فراهم کرده است . این مجلدات از هنگام انتشار تا کنون مأخذ اساسی و بلکه مأخذ یگانه برای اطلاع از اوستا و آئین زردشتی و اساطیر باستان بوده است .

خدمت عمده ' دیگر پور داود ایجاد توجه خاص به تحصیل زبانها و ادبیات و آئین ایران باستان و تلقین علاقه برای این رشته در بسیاری از جوانان و دانشجویان بود .

کلید حیات علمی پور داود وطن دوستی و ایران پرستی او بود . آنجا که پای ایران باستان در میان بود گاه گاه کار او از شوق به شیفتگی می کشید و این شیفتگی کلام او را رنگ مخصوص می بخشید و احياناً اثری از مبالغه در اثر وی پدید می آورد . اما نجابت فکری او و انصافی که از آزادی می زاید عموماً او را در راه میانه‌یی که با پژوهش علمی ناسازگار نبود نگاه می داشت - بی آنکه اثر او را از چاشنی شوق محروم کند .

گذشته از خدمات علمی و تألیفات گرانمای که پور داود را برای جامعه ' ایران عزیز می کرد ، برخی خصوصیات اخلاقی او محبت او را در دلها می نشانند . یکی سادگی و بی آلایشی او بود . رفتار و گفتارش صافی و بی ریا و آزادوار بود و آنچه می گفت و می نوشت حاکی از اعتقاد او بود . اهل ' صنعت ' و « تدبیر » نبود و از زیرکیها و حیلی که در خدمت زیاده طلبی قرار می گیرد بکلی خالی بود . در دوستی قدمی استوار داشت و هر چند حجی که در سرشت او بود غالباً مانع ابراز عواطف او می شد در تشویق دانشجویان و ستایش



استعداد یا کوشش آنان هیچ کوتاهی نداشت. دوستان او، از دانشجویان و همکاران، که قلباً به او احترام می گذاشتند فراوان بودند.

خصوصیت دیگر او طیبت او بود، که محضر او را شیرین و مفرح می کرد. در میان کلام آرام و موقر او ناگهان طبعی برق می زد و چهره هارا می گشود. بذله و مزاحش با آنکه عموماً انتقادی بود تلخی نداشت.

سالها پیش یک بار من و چند تنی به فکر این افتادیم که دوره ای از دوستان موافق برقرار کنیم که در آن به جای غیبت چندساعتی را به گفتگوی علمی بگذرانیم. وقتی این را با پور داود در میان گذاشتیم به مزاح گفت چنین دوره ای چه فایده دارد؛ دوره اگر حسنی دارد همان غیبت است؛ چطور می شود انسان این عجایب خلقت را بشناسد و غیبت را بر خود جرم کند.

پور داود نسبت به دختران دانشجو و زنان لایق توجه و احترام خاص داشت. از دیدن دختران تیز هوش و سخندان و شایسته شکفته می شد. گوئی آنان را نمودار زنان آزاد ایران باستان می شمرد. شاید آنچه بخصوص او را شاد می کرد تفاوتی بود که میان وضع این زنان و زنان چادر بسر و گریانی که سابقاً در روضه و تعزیه دیده بود و وضع آنان را مغایر عزت انسانی می شمرد مشاهده می کرد. در وجود دختران کوشا و برومند رستاخیز ایران را از دوره های افول و افتادگی مجسم می دید.

در سالهای اخیر بعلت دوریم از ایران کمتر از آنچه دلم می خواست به دیدن پور داود موفق می شدم. آخرین بار که او را دیدم در تابستان گذشته بود. در حیاط کوچک خانه او در خیابان آبان نشسته بودیم. آقای گرجی از دوستان صدیق و جوان پور داود نیز حضور داشت و امیدوار بودیم دکتر فره وشی دوست و همکار با وفای پور داود که مورد محبت خاص او بود نیز برسد. پور داود با آنکه سن هشتاد سالگی را تازه پس پشت گذاشته بود سالم و خوش بنیه به نظر می رسید. موی سرش به سفیدی گرائیده بود و کمی از درد پا گله داشت. سالها بود که موادی برای کتابی درباره «سوشیانت» موعود زردشتیان

فراهم می‌کرد. پرسیدم به کجا کشیده‌است. گفت بسیار به کنندی پیش می‌رود، این روزها کمتر پیش می‌رود. نمی‌دانم چرا حس کردم امیدی به اتمام آن ندارد. به‌خانه که برمی‌گشتم همه در اندیشهٔ او بودم. وقتی به‌خانه رسیدم بی‌اختیار دستم بطرف جلد اول یشتها که در اوایل ورود خود به ایران به من لطف کرده بود رفت. صفحهٔ عنوان را باز کردم. خط خوانا و مبتدی‌وار پور داود را دیدم که نوشته‌است «به دانشجو احسان‌الله یارشاطر هدیه نمودم.» یادم از روز اولی آمد که چنان مشتاق در کلاس درس نشسته منتظر ورود او بودیم.

